



به بهانه هفته میراث فرهنگی



آزادراه

چرا دست مان

به دهان مان نمی رسد؟



شهاب نبوی  
طنز نویس



هر ایرانی در سال ۱۱۰ کیلوگرم نان می خورد

# گوشت: اگه می تونی پیامنو بخور!

↪ یک شهروند: ما جدیداً الواش رو هم می داریم لای تافتون تا سیر شیم!  
↪ یک شهروند دیگر: بیگار نشستید و دارید لقمه های مارو می شمارید؟!  
↪ یک مسئول: دو دقیقه صبر کنید من مالیات این نون ها رو حساب کنم بعد بخورید!  
↪ یک مسئول دیگر: مصرف نون تون هم مثل بنزین زیاد شده، فردا سه برابرش می کنیم!  
↪ یک مستاجر: باز خوبه شما نون می خورید من فقط دارم حرص می خورم!  
#لقمه-رو-نشانمار-دیگه-نون-نخوریم-چی-بخوریم#شهر ونگ

امروز می خواهیم به بررسی این موضوع بپردازیم که چرا اوضاع جوری شده که دست ها به دهان ها نمی رسد.

**یک:** اجاره خانه به صورت دقیقه ای بالا می رود. شدت افزایش لحظه ای چهاردیواری موسوم به «خانه» اندازه رفتن از نگاه معاملات املاک تا دکه آب فروشی است؛ یعنی شما توی بنگاه و کنار هوشنگ مخمشنگ نشستهای و درحالی که هوشنگ همه اش دارد می گوید: «۱۰ دیگه بذاری روش به مورد خوب سراغ دارم.» تشنه ات می شود و می روی دکه آب بخوری، وقتی برمی گردی، هوشنگ مخمشنگ می گوید که متقال طلا و چیزهای دیگر کشیده بالا و از این لحظه به بعد باید ۲۰ دیگه بذاری روش تا یک مورد خوب سراغ داشته باشی. به اینجا که می رسد، آدمیزاد با خودش فکر می کند چه کسی بود که اولین بار غار را ترک کرد و رفت یک دوخواه به اجاره کرد و هرچه به دهانش می آید، بار طرف می کند.

**دو:** پول آب و برق و گاز خودش این روزهاش اندازه اجاره خانه به قلب و کبد و کلیه و مثانه و خلاصه همه جای آدم فشار می آورد. ماهی یک بار هم اداره های منکور اعلام می کنند که چیزی نکشیدیم روش. البته چندوقت یک بار هم درحالی که قیافه مظلومانه ای به خودشان گرفته اند، اعلام می کنند که به کوچولو، زیادش کردیم. اما کوچولو از نظر ما با نظر آنها بسیار متفاوت است. یک بار هم خودم رفتم اداره برق و اعتراض کردم که پول برقم خیلی آمده است که بهم گفتند: «پول برق زیاد نیست، جیب تو کوچیکه و زیاد احساسش می کنه...»

**سه:** خرج خورد و خوراک، گوشت و مرغ هم صاحب تابلوی لحظه ای شده اند؛ یعنی یکی از شاگردهای عباس آقا قصاب همیشه جلوی در ایستاده و به صورت لحظه ای قیمت ران و سینه و راسته و قلوگاه را روی تابلو عوض می کند. برای همین بود که من بالای پیجم نوشتم «گیا هخوار و کلا همه چیز خوار، به غیر از گوشت خوار» چون پولم دیگر به گوشت نمی رسید، سعی کردم با گیاهان و میوه ها حال کنم و بهم خوش بگذرد. اما دیگر اینها را هم نمی شود خورد. من غلط بکنم بتوانم کیلویی ۳۰ هزار تومان برای سیب ترش و لیمو شیرین و موز و این جور چیزها بدهم. تهش بتوانم شکم را با سیب زمینی و پیاز پر کنم که آنها هم در فصولی از سال هم قیمت همان راسته گوسفندی می شوند.

**چهار:** پول اینترنت؛ پول اجاره کردن خانه که نداریم. پول آب و برق و گاز هم که نداریم. پول لیمو و سیب هم که نداریم؛ آدم دلش به این خوش است که توی چادرش و در تاریکی نشسته و دارد مثل بید از سرما به خودش می لرزد و سیب زمینی آب پز می خورد و با فضای مجازی سر خودش را گرم می کند که یک پیامک برایش می آید با این مضمون: «شما ۸۵ درصد از حجم بسته خود را مصرف کرده اید.» جدا از اینکه اپراتورها باید بگویند چرا سر ۸۵ درصد اطلاع می دهند، این پیام چهارستون بدن آدم را می لرزاند؛ چون تازه همین چند روز پیش بوده که بسته جدید خریدیم! □

زهرا جمالی

- تقصیر خودشون بود. هر چی می گفتم گوش می کردند. مثلاً می گفتم این هاگ سرخسه! سرعت سوود هیش رکورد اوسین بولتو زده. اونام باور می کردن سهامش رو می خریدن.  
- حالا اگه به روز سهام چه فروشنده چه خریدار همه مثبت بخوره چی؟؟  
- اون روز دیگه روز پیوند عاطفه هاست، بین خریدار و فروشنده!  
- الان به چی می خوای اعتراف کنی؟  
- من اشتباه می کردم. من اشتباه می کردم که به بقیه می گفتم نون تو بورسه. مگه نیست؟  
- نه نیست. من با صدای بلند اعتراف می کنم نیست، به جان خودم که نون تو بورسه نیست، باور کنید نون تو بورسه نیست. نون الان تو وام گرفتن و پس نداده. آشنا برای وام سراغ نداری؟ □

- آره لامصب الان آسفالت شده. برای همین وقتی زمین خوردم دیگه نتونستم از اول شروع کنم!  
- چرا؟ زمین خاکی گیر نیوردی؟  
- نه. عادت مون دادن به چمن مصنوعی. تند و تند مثل مجتبی جباری ریات صلیبی پاره می کردیم. بعدشم که گفتن نون تو بورسه، ما هم رفتم سمت بورسه.  
- حالا واقعا نون تو بورسه؟  
- نون که تو همون جانتونیه! شاید آب تو بورسه باشه.  
- راست می گن بورسه تخصص می خواد؟  
- نه بابا اینارو می گن دست زیاد نشه. وگرنه من خودم اولش با شیر یا خط رفتم جلو، الان به جایی رسیدم که دیگه با قطب نما هم نمی تونم راهمو پیدا کنم!  
- حالا وقتی خودت چیزی بلد نبودی چرا به بقیه مشاوره می دادی؟

اعترافات قطره چکانی

این قسمت: گریگ منوچهری

- خوب اعتراف کن!  
- اعتراف می کنم به تکراری بی پایان شکست ها!  
- ببین این جا تو بیترو و اینستاگرام نیست، عین بچه آدم اعتراف تو بکن! بقیه تو صنفن.  
- راستش من از اول می خواستم قهرمان دوی صدمتر بشم. می خواستم برم باشگاه تمرین کنم گفتم چرا بیخودی هزینه بدم. با این سرعت صعودی قیمت سکه و دلار که هیچکس هم بشون نمی رسه، یکیشون رو انتخاب کنم و دنبالش بدم! حقیقت اینه که من با دلار و ارز از زمینای خاکی منوچهری شروع کردم.  
- منوچهری که آسفالت!

تقاطع غیرهم سطح

## سلطان قلبها

راحتی دارند. کار این عزیزان هم سخت است. با این همه کار سلطان خودرو هم خیلی حرفه ای نبوده. این گونه که قیمت ماشین بالا رفت هر کسی که یک پراید داشت می توانست ادعای سلطنت کند دیگر مدیرعامل سابق شرکتش باشی که هیچ. شما وقتی نبض یک بازار را دست می گیری نباید بگذاری هر کسی از راه رسید به بازار تنفس دهان به دهان بدهد. آن هم وقتی زن و شوهر با هم دارید یک پروژه ای را پیش می برید از شما توقع بیشتری می رود. بالاخره دوتا عقل بهتر از یک عقل کار می کند. به راحتی اجازه داده اید یک نفر دیگر پیدا شود و در بازار خودرو اختلال ایجاد کند. اولش می گوید من سلطان قلبها هستم ولی کم کم ادعای سلطان خودرویی می کند. واقعا جای تأسف دارد.  
حالا شاید پیش خودتان بگویید چطور یک نفر توانسته ۶۷۰۰ خودرو را بخرد درحالی که شما حتی نمی توانید سایت ثبت نام خودرو را باز کنید؟ از بس سرتان توی گوشه ای و با فیلترشکن های مختلف ور می روید. یک دقیقه آن فیلترشکن های کم جان را ببندید، گوشه ای کنار بگذارید و صبح اول وقت پای سایت بنشینید. بعد از این همه سال تمرین در صف های مختلف دیگر باید قلق آن دستتان آمده باشد. فقط تفاوت های کوچکی با سایر صفها دارد آن هم اینکه یک دانه ای صفش طولانی است و باید توی نوبت بمانید ولی ۶۷۰۰ تایی را بدون صف هم می دهند. اولش چون عادت ندارید سخت است ولی کم کم عادت می کنید.  
در پایان به مناسبت دستگیری سلطان خودرو از خواننده خواستیم که برای مان سلطان قلبها بخواند تا با او هم خوانی کنیم ولی آقای ربیعی پیش دستی کردند و صبر ایوب را پیشنهاد دادند. پس با هم گوش جان می دهیم به آهنگ صبر ایوب. □

خیلی وقت بود که سلاطین توی خانه های شان حبس بودند و نمی توانستند خیلی در سطح جامعه عرض اندام کنند. یعنی کرونا اگر به هیچ قشری ضربه نزده باشد، به قشر آسیب پذیر سلطان های اقتصادی کشور بد ضربه ای زد. البته سلطان خودرو به بحثش با بقیه فرق می کند. چون ثبت نام خرید خودرو به شکل آنلاین انجام می شد و کافی بود اینترنت پرسرعت داشته باشی تا بتوانی یک جا ۶۷۰۰ دستگاه خودرو بخری. با اینکه زیرساخت های اینترنتی کشور ایراد دارد ولی شما اگر با سلطان اینترنت رابطه حسنه ای برقرار کنی از این مشکلات ساده به راحتی عبور خواهی کرد. می ماند ۶۷۰۰ کد ملی که آن هم کاری ندارد. یک سری سلطان شناسنامه داریم که در بعضی از فصول سرشان خیلی شلوع است. ولی بالاخره باید در طول سال هم نان بخورند.



طیبه رسولزاده  
طنز نویس

البته کار سلطان خودرو به این راحتی ها هم که فکر می کنید نیست. الان شهرکلی شلوع شده و باید از صبح جابگیری تا بتوانی شب ماشینت را دو خیابان آن طرف تر پارک کنی. حالا فکر کنید بخواهید ۶۷۰۰ خودرو را یک جا پارک کنی. یک شهر برای این همه ماشین جاندار. سکه و دلار نیست که بتوانی توی خانه نگه داری. باز ماشین چیز لوکس و باکلاسی است. اگر پلاستیک های روی صندلی اش را هم نکیند تا مدت ها بوی تمیزی و نویی می دهد. بیچاره سلطان قیر فکر کن هر روز باید کلی بوی گند تحمل کنی و شب هم با دست و روی سیاه بیایی خانه. بعد بشکه های قیر را چیکار کنی؟ تازه هر روز خانواده ات سرکوفت بزنند که چرا زندگی را به قیر کشیده ای؟ مگر ایزوکام چه ایرادی دارد؟ بعد قیرها را چجوری باید معامله می کرده؟ پس فکر نکنید این سلطان ها همه شان زندگی خوب و

شهر ونگ

بزرگمهر حسین پور ... کارنویس

